



نامهای پادشاهان و دلیران ایران

بقلم آقای ملک الشعر ابهار

در تواریخ اسلامی و شاهنامه نام پادشاهانی از ایران و انیران (مقصد از انیران ممالکی است که تابع پادشاه ایران بوده ولی جزو قلمرو طبیعی این کشور نبوده‌اند) برده شده است ، و گاهی در داستانهایی ملی هم با آنها اشارتی رفته ، که با اصل درست مطابقت نداشته و بقلط شهرت یافته است .

این اغلاط بواسطه تصحیفهایی است که از زمان قدیم که نقطه گذاری در خط اسلامی مستعمل نبوده ، بپید در میان کتابها باقی مانده و سپس بی اطلاعی کتاب هم اغلاط مذکور را با اغلاط دیگری مبدل ساخته و بالجمله کار بجائی رسیده که قسمت بزرگی از اسامی و القاب پادشاهان و مشاهیر با اغلاط حرکتی در آمیخته و بهمان شکل ورد زبانها شده است ، و برخی از آنها را تا کنون نویسندگان متذکر شده اند ولی غالبی بحال خود باقی مانده است .

ما از ذکر اسامی پادشاهان مادی و هخامنشی و آشوری صرف نظر میکنیم ، چه قبل از اینها فضلالی اروپائی و عثمانی و نویسندگان ایران و اخیراً آقای بیرنیا اسامی مزبور را تصحیح کرده و صحیح آنها را توضیح داده اند .

مراد من تذکر چند نام است که در شاهنامه و سایر کتب ملی و تاریخی بخطا شهرت یافته است و همچنین توجیه ریشه و اصل برخی اسامی است از هر کب بودن یا مفرد بودن آنها و علت اختلاف تلفظ در آن اسامی و امثال ذلك .

۱ — کیوهرت . این نام در برخی کتب باثای مثلته و گاهی بیات و گاه با سین و گاهی بازاء معجمه و احياناً با دال مهمله ضبط شده است ، اصل این لغت در اوستا (کیه - مروته) بفتح کاف فارسی و یای بالنسبه مشدد و مفتوح و فتح میم و راء مضموم و تاء مثلته مفتوح و هاء غیر ملفوظ بوده و در پهلوی (کیولمرت) با کاف مکسور و یای مجهول ساکن و نائی که نشانه تاء اوستائی است بوده .
توضیح آنکه در فرس قدیم و اوستا تاء مثلته وجود داشته مانند همین

کیوهرت و (مثره) بکسر میم بمعنی (مهر) و (ائوره) بمعنی (آشور) و (پوتره) بر وزن مهره بمعنی پسر و (ورت رغه) بضم واو و کسر راء و سکون تاء و فتح راء ثانی و غین ساکن و نون مفتوح و هاء غیر ملفوظ بمعنی (بهرام) و این حرف یعنی (ث) بعد ها در خط پهلوی جائی به هاء هوز تبدیل یافته است مانند (پوتره) که (پوهر) و پور شده ، و گاهی به سین مهمله مانند همین (پوتره) که (پس) و پسر شده . و (ائور) که اسور شده ، و گاهی تاء مزبور

به تاء قرشت تبدیل یافته مانند (متره) که (متر) آتشه و کیومرث که کیومرث شده است. دیگر آنکه درخط مزبور کیومرث با دال هم خوانده میشود، چه تاء قدیم در خط پهلوی و خط اوستائی یعنی خط مشهور به (دین دبیره) به تاء تبدیل یافته و در همین حال دال و ذال هم خوانده میشود - دلیل ما آنست که بعضی لغات که در پهلوی با این تاء نوشته شده بعد از اسلام آن حرف تاء خوانده میشود، مانند (تشنگ-تشنه) و بعضی از آنها دال خوانده میشود مانند (مرت-مرد) و بعضی ذال مانند (آتور-آذر) و (واترتن-گزاردن) و غیره - که همه این حروف مختلفه در متن پهلوی باینکه حرف که بجای تاء قرشت است، نوشته میشود و دلیل دیگر ما آنکه تاو ذال (تخذ) در خط مذکور وجود ندارد با آنکه این هر سه حرف در فرس قدیم و زبان اوستائی موجود بوده است. و از اینرو درست معلوم نیست که در عصر ساسانیان در تلفظ این حروف چه میکرده اند؟ در اینکه ذال معجمه در تلفظ عصر ساسانیان معمول بوده شکی نیست، و این معنی نیز بدو دلیل بر ما ثابت است، یکی تفاوت روشن است که در ادبیات بعد از اسلام بین دال مهمله و ذال معجمه در قوافی قائل شده، اندو دیگر وجود لغاتی است در فارسی اسلامی که ذال معجمه در آنها تصریح شده مانند (آذر - گذشتن - کاغذ) و غیره، و دیگر تلفظ ذال در برخی از لهجه های ایرانی از قبیل بختیاری که دختر را (دوذر) و هفتاد را (هفتاد) و همه دالهای معجمه را با صدای اصلی آن تکلم مینمایند. ازینرو یقین داریم که در عصر ساسانیان لغاتی که با تاء قرشت نوشته شده و بعدها آن تاء بشکل ذال در آمده است، با صدای ذال تلفظ میشده مانند (وترتن) که (وذرتن) گفته می شده و (آتور) آذور با واو مجهول و (هپتات) هفتاد و (پتش) پتش، چنانکه بعضی محققان اروپائی در ترجمه عبارات پهلوی بیاری این اصوات و اشکال را رعایت کرده اند (رجوع شود بسال اول مجله کاوه مقاله آقای «کای گر» آلمانی) و ما برترار قاعده دال و ذال و اصول تفاوت آنها که خواجه نصیر میگوید:

ماقبل وی ارساکن جزوای بود دالست و گرنه ذال معجم خوانند

میتوانیم بدرستی مدلل داریم که کدام یک از این تاء ها در خط پهلوی ذال و کدامین دال تلفظ می شده و لی در جائی که دال تلفظ می شده از قبیل (کرد) و (آورد) و (ریت) و (کیت) و نظایر آنها بزودت تحریریم که اینها دال خوانده میشده اند یا تاء قرشت و نیز در ذلهای آخر جمع مخاطب در ماضی و مضارع و امر مانند (کردید) و (روید) و (کنید) همین تردید و تحیر را داریم، چه می بینیم که در برخی از کتب متقدمان اسلامی مانند (اسرار التوحید) این لغات را با تاء آخر ضبط کرده اند و (کیت) و (روبت) و (کردیت) آورده اند.

اما در باب تاء مثانه درست اطلاع نداریم که در عصر ساسانی تلفظ بوده یا نبوده است، و اثری که از این حرف تا بعد از اسلام برای ما برجای مانده همان کلام (کیومرث) است که می بینیم با تاء مثانه ضبط شده و اصل آنرا در زبان اوستائی با همین حرف می بینیم.

بهرصورت بعقیده ما ، کیومرث را باید مطابق املائی قدیم با کاف و تاء
 مثلثه نوشت و بهر شکل دیگر که بنویسند غلط است .

۲- هوشناک . این لغت با ضبط داستانی فرس درست نوشته میشود ولی
 دراوستا (هوشناکا) و در متن عربی (اوشنهج) و (اوشنهق) است و رویهمرفته
 تفاوت عمده و غلطی در آن نیست .

۳- طهمورث . این لغت درمتون قدیمه فارسی با طاء و تاء مثلثه و در
 متون عربی گاه با تاء و گاه با تاء قرشت آمده است . دراوستا (نخمه اروپه) ۱ بفتح تاومیم
 وضم الف وراء باواو غیر ملفوظ و یاء مفتوح - و در عصر ساسانی (تاخموریت) باهمان
 تائی که در کیومرث دیدیم که دال و تاء و ذال هم خوانده میشود نوشته می شده
 است . و در این لغت اخیر حرفی که بعد از حرف اول است الف هم خوانده
 می شود و هاء هوز هم خوانده می شود (تهخموریت) و ظاهراً غات آنکه
 بعد از اسلام تاء اول لغت را به طاء حطی بدل کرده اند شاید بمناسبت همین
 الف یا هاء بوده که بین ت و خ فاصله شده و برای صیانت ادای لجه تاء و
 هاء یاتا و الف مزبور ، دو حرف اول به (ط) عربی بدل شده است ؟

از این تبدیل تاء اول کلمه طهمورث بطاء معلوم میشود که آن هم
 نوعی از انواع (تاء) هائی بوده است که قسمتی از آن را در ذیل کیومرث
 اشاره کردیم یعنی بین ت و ث و ذال تلفظ میشده است و میتوان آن را باصطلاح
 علمای علم قافیه تاء مجهول نامید .

کلمه طهمورث گاهی (طهمورسیا) هم دیده شده است و نیز ابوعلی مسکویه در تجارب-
 الامم طهمورث را (طهمورث) ضبط کرده است . باری بهمان لحاظ که در ماده
 کیومرث گفته شد ، این لغت نیز بناء مثلثه ختم میشود .

۴- جمشید . این لغت هم مانند کیومرث و اوشنهک و طهمورث ، مرکبست
 از « یمه » و « خشن آته » اوستائی که « جم » و « شید » شده است و جم به
 شید بحالت اضافی است یعنی جم روشن و نورانی و والا مقام ، چه « شید - شت -
 شاد - شد بفتح اول » همه یکیست و بمعنی یاک و والا مرتبه است ، مانند
 « شت زردشت » یعنی زردشت یاک و مقدس که مترادف با « آشوزرتشت »
 و « اهر و زرتشت » باشد .

در اوستا « یم - شینا » بفتح اول و فتح شین و یاء مجهول است
 و در بهلوی « یم ی شیت » و « شیت یم » اولی بحال اضافی یم و کسر آخر
 و دومی بتقدیم صفت بر موصوف که علی القاعده آخر آن ساکن است ، و در
 شاهنامه جمشید بسکون میم و گاهی بنا بمتابعت اصل « جم شید » باضافه و میم
 مشدد آمده مانند : « خنک روز کاندر تو بد جمشید » و مرحوم قائم مقام ثانی
 هم در هجو « بدیع » نامی گوید :

۱ - Takhma - Oropa

۲- برای توضیح کامل اینمعنی رجوع شود بمقاله دوم گمنام منتشر در شماره-
 های دو سه مجله ارمان تحت عنوان انتقادات لفظی .

از همه الفاظ زیبایی که در شهنامه است اکتفا بر لفظ جمشید مشدد میکنی طبری، جم و جم الشاذ، ضبط کرده و ابوعلی مسکویه جمشید بتشدید میم آورده و گوید «و تفسیرشید الشعاع» و جمعی دیگر از مورخین عرب از قبیل صاحب اخبار الطوال خمشاذ و جمشاذ نوشته اند، و در قوافی شعری هم یای جمشید را یای مجهول گرفته اند. و ایرانیان زیادتر «جمشید» بسکون میم نوشته و ضبط کرده اند واضح بحال اضافی است و افصح (شیدجم) است که در متنهای پهلوی آمده و در فارسی دری نیامده است

ه — ضحاک. طبری گوید ضحاک مغرب «ازدهاق» است و گوید: «حرفی که میانه سین و زاء در فارسی است، (مرادش «ژ» است) در تعریب ضاد شده وهاء به حاء و قاف بکاف تبدیل یافته و ازدهاق ضحاک شده است. عین عبارت طبری چنین است: «فتجعل الحرف الذی بین السین و الزای فی الفارسیه ضاداً و الهاء حاء و التاف کافاً» و بدین قیاس بایستی «اضدحاک» شده باشد و دیگر قاف را فارسی دانسته و این کلام طبری حدسی را که ما در مقاله دیگر خود زده ایم تأیید میکند و آن چنین است که کاف فارسی بر دو قسم بوده است، یکی کاف معمولی دیگر کافی که در تلفظ شبیه به قاف جنوب ایران امروزی بوده است و آن صورتی است میانه قاف و کاف، و در لفظ (قباد) و (ازدهاق) که در پهلوی (کوات) و (ازدهاک) ضبط شده، ظاهراً همین کاف بوده است که مانند قاف ملفوظ در شیراز و کرمان بین کاف و قاف و خاء و غین باشد، بدین موجب بعد از اسلام چه اعراب و چه ایرانیان (کوات) را (قباد) ضبط کرده اند نه (عباد) و عبادباغین از اغلاط مشهوره است که در قرون اخیر بزعم آنکه قاف در فارسی نیست و قباد غلط است آنرا با غین معجمه ضبط کرده اند. و قول طبری در آنکه قاف ازدهاق بکاف تبدیل شده نیز مؤید این حدس است. و ازین قبیل کاف هائی که بعد بقاف نوشته شده است در لغات قدیم مکرر دیده میشود. چنانکه در کتاب (مخزن الادویه) مستعینی اندلسی که در آغاز قرن ششم در اندلس عبری تالیف یافته ترجمه (شعر الانسان) را بفارسی (موق مرد هم) ضبط کرده که در پهلوی (موک مرد هم) نوشته میشود و ما (موی مردم) میگوئیم و چون تمام لغات فارسی آن کتاب که در قائمه ترجمه ادویه ذکر شده از روی لغات پهلوی نقل شده باز هم حدس ما را در باره این قاف تأیید میکند، چه (موی) در پهلوی (موک) است. مؤلف مزبور آنرا (موق) ضبط کرده و اگر کاف آن بصوت کاف معروف میبود بایستی بحالت خود باقی باشد چنانکه صاحب همان کتاب در ترجمه حمامه (کبودک) را که لغت قدیم کبوتر است با کاف ضبط نموده. پس تواند بود که کاف (موک) از قبیل قاف (قباد) است که در تلفظ قدما بین کاف و قاف و غین گفته می شده چنانکه امروز در شیراز متداول است. ضحاک در متن پهلوی (ازتهاک) ضبط شده و معلوم نیست قول برخی که (دهاک) را ده عیب ترجمه کرده اند از چه ماخذیست؟